



ریشه‌های شرق‌شناسی اروپا در قرون نخست اسلامی

تعریف علمی بی‌طرفانه از شرق‌شناسی، اغراضی که در پس این پدیده وجود داشته را نمایان نمی‌کند. شرق‌شناسی روشی غربی برای هیمنه یافتن بر شرق و ساختن مجدد آن [طبق الگوها و معیارهای غربی] و سیطره بر آن است.

تعریف علمی بی‌طرفانه از شرق‌شناسی، اغراضی که در پس این پدیده وجود داشته را نمایان نمی‌کند. شرق‌شناسی روشی غربی برای هیمنه یافتن بر شرق و ساختن مجدد آن [طبق الگوها و معیارهای غربی] و سیطره بر آن است. خبرگزاری مهر - مروری بر تاریخچه شرق‌شناسی، عنوان مقاله ای است از محمد الهامی، پژوهشگر تاریخ و تمدن اسلامی که توسط وحید خضاب به فارسی ترجمه شده است و در سه قسمت منتشر می‌شود. قسمت اول ترجمه این مقاله پیش روی شماست؛

اگر روزی گوینده اخبار در یکی از بخش‌های خبری بگوید کوبا ارتشی فراهم کرده تا با آمریکا و روسیه بجنگد و جنگیده و بر هر دو پیروز هم شده و دانش و تمدن و عقیده‌ای را رواج داده که تا دیوارهای چین هم رسیده است، ما که این خبر را می‌شنویم خواهیم گفت: «[بیچاره] این گوینده خبر دیوانه شده است! چطور ممکن است یک مشت انسان بی‌چیز کم‌تعداد از کشوری کوچک مثل کوبا راه بیفتند و بتوانند بر شرق روسی و غرب آمریکایی پیروز شوند و تمدنی درست کنند که جهان را تغییر دهد؟ چنین چیزی محال است. این آدم دیوانه شده!»

ولی این امر «محال» چیزی بود که [حدود ۱۴۰۰ سال پیش] دقیقاً رخ داد؛ هنگامی که از جزیره العرب فقیر عقب‌مانده، ارتشی با پرچم لا اله الا الله بیرون آمد و بر [دو امپراطوری] ایران و روم پیروز شد و تا به دیوارهای چین در شرق و سواحل اقیانوس اطلس در غرب [شمال غرب آفریقا] رسید. در شمال تا برج و باروی وین پیش‌رفت و در جنوب تا سودان و حبشه پیش راند و فرهنگی را گستراند که چهره جهان را تغییر داد.

این همان پدیده اسلام است که جهان و جهانیان را حیرت‌زده کرد. همین پدیده حیرات‌انگیز بود که موجب شد موج استشرق (شرق‌شناسی) در اروپا و آمریکا و روسیه و چین (و در هر کجا که انسان اهل فکری وجود داشت) به راه بیفتد. بد نیست مروری داشته باشیم بر پدیده شرق‌شناسی و اجمالاً تاریخ آن و نتایج حاصله‌اش را بررسی کنیم. در ابتدا از پیدایش و مراحل نخستین شرق‌شناسی سخن خواهیم گفت.

تعریف شرق‌شناسی، حول محور «شناخت علوم و آداب شرق» دور می‌زنند، لذا گفته می‌شود که شرق‌شناس (مستشرق) کسی است که «در علوم مختص به شرق و زبان‌های شرقی و آداب شرق، متخصص باشد.» [۱] شرق‌شناسی از همان آغاز، لباس «علم» به تن کرد، اگرچه درباره میزان تحقق یا صحت این «علمی بودن» بحث‌ها و اختلافاتی وجود داشت ولی در هر حال می‌توان گفت شرق‌شناسی پدیده‌ای علمی است که نتایج خود را از طریق کتاب و بحث‌ها و پژوهش‌ها عرضه می‌کند و کسانی که اهل بحث و درس و تألیف باشند به سراغ آن می‌روند.

اما این «تعریف علمی بی‌طرفانه» انگیزه‌ها و اغراضی که در پس این پدیده «علمی» وجود داشته را نمایان نمی‌کند، همان اغراضی که باعث شده مؤسسات عظیم علمی و سیاسی (و حتی اقتصادی) برای شرق‌شناسی ایجاد گردد. شاید همین موضوع بوده که باعث شده ادوارد سعید تعریف دیگری از شرق‌شناسی ارائه کرده و اینگونه به آن بنگرد که «شرق‌شناسی یک مؤسسه گروهی برای تعامل با شرق است.»

تعامل با شرق هم یعنی گفتگو از شرق، پذیرش نظراتی خاص درباره آن و توصیف و تدریس آن برای دانشجویان و مرتب کردن امور آن و سیطره بر آن. به اختصار، شرق‌شناسی روشی غربی برای هیمنه یافتن بر شرق و ساختن مجدد آن [طبق الگوها و معیارهای غربی] و سیطره بر آن است. [۲]

استشرق مانند یک موجود زنده به دنیا آمد و رشد کرد، سپس نضج پیدا کرده و بر حوزه و بازار مخصوص خود سیطره پیدا کرد و مؤسسات علمی عظیمی برایش ساخته شد. اما در حال حاضر افراد در قبال آن نظرات متفاوتی دارند: آیا شرق‌شناسی مرده و تمام شده است یا آنکه در دوره پیری است و دیگر نمی‌تواند نقشی را که در جوانی‌اش ایفا می‌کرد، ایفا کند؟ یا آنکه تحول و تغییر شکل پیدا کرده و به صورت‌های دیگری درآمده تا با تغییرات زمانه هماهنگ باشد [و کماکان نقش خود را ایفا کند]؟ می‌توان گفت که شرق‌شناسی در عصر تفوق بی‌چون و چرای اسلامی (از نظر نظامی و سیاسی و تمدنی) متولد شد، فلذا می‌توان گفت شرق‌شناسی یک صورت از پاسخ‌هایی است که غربی‌ها در مقابل «تهدید اسلامی» ارائه کرده‌اند. [۳]

اولین بارقه‌های این «پاسخ‌ها» از امپراطوری روم شرقی سر زد، جایی که اولین گروه از مسیحیان به اسلام «جواب» داده و در «ابطال» آن و بحث با مسلمین، مطلب می‌نوشتند. در حالیکه امپراطوری روم غربی در آن زمان در وضعیت رقت‌انگیزی بود که هرج و مرج در سراسرش گسترش یافته و در وضعیت ثابتی از لحاظ قدرت و تمدن قرار نداشت (تا اینکه دو قرن بعد شارلمانی کبیر پیدا شد که او را «قهرمان» می‌شمارند هرچند که حتی به نیمی از متصرفات امپراطوری روم غربی هم دست پیدا نکرد.)

[فلذا می‌توان گفت که استشرق به این معنا در امپراطوری روم شرقی آغاز گردید] ولی فرسایش مستمر امپراطوری روم شرقی زیر ضربات فتوحات اسلامی، تا سقوط نهایی‌اش به دست عثمانی‌ها، موجب شد که این پدیده رشدی نداشته باشد، اما در مقابل رسیدن پیشروی‌های مسلمانان به مرزهای فرانسه از طریق آندلس و سپس ظهور واحدهای اروپای غربی، فرصتی برای

ظهور و رشد شرق‌شناسی در اروپا پدید آورد و همین بود که شرق‌شناسی چنین نامی به خود گرفت که در آن اشارات «جغرافیایی» را هم می‌توان ملاحظه کرد.

سپس به دوره جنگ‌های صلیبی می‌رسیم. دوره‌ای که اروپا مجدداً و از نو خود را تعریف کرده و مأموریت و آرمان خودش را مشخص نمود و موفق شد پتانسیل خشونت‌بار خود را از جنگ‌های داخلی به سمت جنگ‌های خارجی هدایت نماید، آن هم در چارچوب دینی مقدس که در نهایت وضعیتی نوین در سطح تاریخ شرق و غرب ایجاد نموده و تأثیرات آن به داخل جوامع غربی و جوامع شرقی و به روابط بین این دو هم کشیده شده و در رشد نیروهای اجتماعی و نظامی و همچنین تغییرات سیاسی و فرهنگی گسترده‌ای نقش بازی کرد.

از این دوره، شرق‌شناسی از مرحله نوزادی به مرحله کودکی منتقل گردید و همانگونه که یک کودک، جو جدیدی در خانه به وجود می‌آورد و حتی می‌تواند بر بزرگ‌ترهای اطراف خودش هم تأثیر بگذارد (با سر و صدا و اذیت‌هایی که ایجاد می‌کند یا چیزهایی که می‌خواهد و طلب می‌کند) شرق‌شناسی هم روحیه فرهنگی غربی جدیدی به وجود آورد که همان، رویکرد اروپا در مقابل اسلام و مسلمانان را تعیین نمود. می‌توان گفت شرق‌شناسی، از دل مواجهه بین اسلام و غرب از همان دوره‌های اولیه زاده شد و سپس در دوره جنگ‌های صلیبی وارد مرحله جدیدی گردید.

تقریباً تمامی منابع بر این نکته اتفاق نظر دارند که اروپا در جنگ‌های صلیبی بود که خود را شناخت و روح خود را شکل داده و ذات خود را پدید آورد. «ظهور جنبش صلیبی در قرون یازدهم میلادی منجر به گشایش مادی و سرزندگی در اروپای غربی گردید و این جنبش بیش از هر چیز ضد مسلمانان بود. و هیچ شکی نیست که همین پویایی و سرزندگی بود که موجب گردید روشنفکران اروپایی در قرن دوازدهم میلادی به سراغ بررسی علوم عرب‌ها و فلسفه‌ی آنان بروند.» [۴]

«تجربه جنگ‌های صلیبی باعث آگاهی فرهنگی اروپا شد و همچنین وحدت را برای آن [به نحو عام، به معنای هویتی] به بار آورد. ولی همین تجربه در عین حال از همان زمان به بعد باعث شد اروپا رنگی تحریف شده برای بینندگان غربی به اسلام بزند، چراکه اگر دعوت به جنگ‌های صلیبی می‌خواست صحت خود را حفظ کند، لازم و ضروری بود که پیامبر مسلمانان به عنوان دشمن مسیح تصویر شده و دین او با زشت‌ترین عبارات همچون سرچشمه فسق و فجور و انحراف از حق توصیف گردد.

از همان روزهای جنگ‌های صلیبی ذهنیت اروپایی‌ها شکل گرفته و همچنان این فکر خنده‌دار در آن باقی ماند که اسلام دینی است که به عبادت شهوات و همچنین استفاده از زور و وحشی‌گری دعوت می‌کند!» [۵] این فهم اشتباه از همان زمان رو به تشدید گذشت تا آنکه به جایی رسید که لفظ «محمد» در اروپا نشانگر معنای کفر به خدا بود و لفظ «محمدیه» در ذهن معاصرین شکسپیر تبدیل شده بود به معنای هر دین ساختگی و دروغین و خصوصاً دین‌هایی که بت‌ها را می‌پرستیدند. [۶]

سفیر و جهانگرد مغربی «آفوقای آندلوسی» در سفری که به محدوده فرانسه و هلند داشت، برخی از این اکاذیب را که در نزد اروپایی‌ها رواج داشت، ثبت کرده است. از جمله اینکه برخی از آنان خیال می‌کردند اسلام زنا و دزدی را مجاز می‌داند، به دلیل حدیثی که ابی‌الدرداء از پیامبر اکرم (ص) نقل کرده که از ایشان می‌پرسند: «آیا مؤمن دزدی می‌کند؟ می‌فرمایند ممکن است. می‌پرسند آیا مؤمن زنا می‌کند؟ می‌فرمایند بله [ممکن است] اگر چه ابی‌الدرداء [از این جواب] خوشش نیاید. سپس می‌پرسند آیا مؤمن دروغ می‌گوید؟ پاسخ می‌دهند کسی که دروغ و افترا می‌بندد که ایمان ندارد [یعنی مؤمن هرگز دروغ نمی‌گوید].» [این روایت بیانگر عظمت گناه دروغ‌گویی است که حتی از زنا و دزدی هم بالاتر است نه چنانکه اروپایی‌های آن دوره برداشت کرده بودند].

در این دوره این تصویر در اروپا وجود داشت که محمد جادوگری بوده است که برخی معجزات [را با سحر] به وجود آورد تا عرب‌های ساده را با آن بفریبد. از جمله [پدید آوردن] یک گاو میش سفید که باعث ترس عرب‌ها شد و بین دو شاخش کتابی قرار داشت که همان قرآن بود. کما اینکه می‌گفتند او یک کبوتر سفید را آموزش داده بود تا بیاید و از پشت گوش او دانه بردارد و مردم خیال می‌کردند که روح القدس به این شکل به او وحی می‌کند و می‌گفتند که او مبتلا به صرع بوده است (و صرع در آن دوره به این معنی بود که جن در بدن او خانه کرده است) و او مردم را با اجازه دادن به اینکه غریزشان را ارضا کرده و دستشان در شهوت‌رانی و زنا و کارهای جنسی غیرعادی باز باشد؛ به خود جذب کرده بود.

بعد هم یک راهب بدعت‌آور گمراه که از سرزمین‌های مسیحی بیرون شده و به سرزمین عرب‌ها رفته بود با محمد دیدار کرده و به او اصولی تحریف شده از دین مسیحیت آموخت و اسلام هم گسترش پیدا نکرد مگر با زور شمشیر و اینکه به مسیحی‌ها در امپراطوری اسلامی آزادی داده نمی‌شود و جریان مرگ محمد هم اینطور بوده که یک مرتبه که با جن‌ها ارتباط برقرار کرده بود گله‌ای از خوک‌ها به او حمله کرده و او را تکه تکه کردند.» [۷] [ذکر این موارد عذاب‌آور تنها برای شناخت حقایق علمی و درک دقیق موضوع است و حتی نگارش آن نیز دردناک است و از خواننده گرامی بابت این مطالب مشمئزکننده عذر می‌خواهیم.]

شرق‌شناس آلمانی، رودی بارت، معتقد است که مشکل در کمبود اطلاعات نبود، بلکه «علما و روحانیون دوره قرون وسطی در شناخت اسلام به منابع اولیه متکی بودند و در سطح گسترده‌ای هم با آن منابع ارتباط داشتند ولی هر نوع تلاشی برای درک تاحدی بی‌طرفانه‌ی این منابع، مواجه می‌شد با یک پیش‌داوری ذهنی که عبارت بود از اینکه این دین دشمن مسیحیت است پس ممکن نیست خیری در آن وجود داشته باشد و مردم هم میل نداشتند چیزی را تصدیق کنند مگر با حرفی که مطابق همین پیش‌داوری‌شان بود و هر حرفی که حاوی توهین به پیامبر عربی و دین اسلام بود را می‌پذیرفتند.» [۸]

فلذا می‌توان گفت در حقیقت امر، بیش از آنکه مسئله سوء تفاهم مطرح باشد، پای یک هدف و قصد مشخص در میان بوده است: «فرهنگ اروپایی از طریق قرار دادن خود در مقابل شرق به اعتبار یک ذات جایگزین (یا حتی یک ذات پرارزش مخفی‌مانده) بر قدرت خود می‌افزود و از هویت خود دفاع می‌کرد.» [۹] به این معنا که «تا پیش از ظهور اتحاد جماهیر شوروی،

غرب هیچ گاه با تهدید مستمری از طرف یک دولت یا یک روش فکری خاص مثل تهدیدی که از جانب اسلام حس می‌کرد، مواجه نشده بود.» [۱۰]

به همین جهت، از قرن دوازدهم میلادی تا قرن هجدهم میلادی، اروپا ششصد سال در مرحله «شیطانی تصویر کردن دشمن» (که کسی نبود جز مسلمانان) به سر می‌برد، شش قرن که اثرش تا امروز نیز باقی است. در این شش قرن، روح دشمنی مستلزم آن بود که تصویری کریه از این دشمن که در شرق (جنگ‌های صلیبی) و در غرب (آندلس) با آن می‌جنگیدند ارائه گردد، خصوصا زمانی که در شرق بر آن پیروز شده و از شام بیرونشان کردند و در غرب هم بر آنان پیروز شده و از آندلس اخراجشان نمودند. ولی این، پیروزی کامل نبود چراکه حدود ۴۰ سال پیش از سقوط غرناطه (آخرین پادشاهی آندلس)، عثمانی‌ها موفق شدند قسطنطنیه، پایتخت امپراطوری بیزانس و تختگاه امپراطوران روم شرقی، را فتح کنند و از آن پس بزرگ شدن و رشد عثمانی‌ها دست‌کم تا یک قرن دیگر هم ادامه یافت و تا چندین سال هم آن عظمت، با ثبات پایدار ماند. فلذا «محال بود مسیحی‌های غربی با وجود این ترس [از قدرت مسلمین]، در مقابل تفکر اسلامی، عقلانیت یا بی‌طرفی را در پیش بگیرند.» [۱۱]

با نگاه به تصویری که مستشرق فرانسوی، ماکسیم رودنسون از سیر تحول تصویر اسلام در پژوهش‌های غربی ارائه می‌کند، می‌توانیم تصاویر مثبتی که از اسلام ارائه شده را هم ببینیم. از جمله پزشک یهودی اسپانیایی پیتر الفونسو (پدرو دی الفونسو) که در اوایل قرن دوازدهم میلادی (۱۱۰۶) به مسیحیت گروید و او را «ارائه کننده اولین تصویر مثبت از اسلام» نامیده‌اند. جالب آنکه او پزشک هانری اول بود که دشمنی‌اش با اسلام معروف است. الفونسو اسلام را عقیده مقبولی برای کسانی می‌دانست که به عقیده صحیح حقیقی یعنی مسیحیت آشنایی پیدا نکرده باشند. رودنسون معتقد است دلیل این دید مثبت به اسلام آن بوده که این پزشک اسپانیایی با فضای علمی مرتبط بوده و فضای علمی هم آن روز از مسلمانان اخذ می‌شده است. گذشته از این، وی اسپانیایی بوده و اسپانیایی‌ها [به واسطه حضور مسلمانان در آندلس] به تصویر حقیقی اسلام نزدیکی بیشتری داشته‌اند.

در نیمه دوم قرن دوازدهم هم مورخی به نام اتو فرایزنگ مطلبی نوشت و این موضوع که مسلمانان بت می‌پرستند را منکر شد و گفت: «همه می‌دانند که فرزندان شرق، خدای یکتا را می‌پرستند و به شریعت دوره قدیم و شریعت طهارت پایبند هستند. آنها به مسیح یا پیامبران حمله نمی‌کنند و فقط و تنها فقط یک چیز مانع رستگاری آنهاست و آن هم اینکه خدا بودن و پسر خدا بودن عیسی مسیح را انکار می‌کنند و از محمد به عنوان یک پیامبر عظیم خداوند اعلا تجلیل می‌نمایند!»

پی‌نوشت‌ها:

۱- ابرای ملاحظه تعاریفی از شرق‌شناسی [در بین پژوهشگران عرب] می‌توان به این کتب رجوع کرد:

فلسفه الاستشراق، اثر دکتر احمد اسماعیلویچ، صفحه ۲۲ به بعد.

الاستشراق فی میزان الفكر الاسلامی، اثر دکتر محمد ابراهیم الفیومی، ص ۹ به بعد.

الاستشراق فی میزان نقد الفكر الاسلامی، اثر دکتر احمد عبدالرحیم السایح، ص ۹ به بعد.

تمیز الامة الاسلامیة و موقف المستشرقین منه، اثر دکتر اسحاق السعدی، ۱/۱۷۶ به بعد.

۲- الاستشراق، نوشته‌ی ادوارد سعید، صفحات ۴۵ و ۴۶.

۳- قدیم‌ترین کسانی که می‌توان آنان را شرق‌شناس نامید (که فعالیت آنان به پیش از ظهور شرق‌شناسی به شکل یک جنبش برمی‌گردد) همان روحانیون مسیحی هستند که در شرق تحصیل کردند. عموماً در این باره به راهب فرانسوی گربرت د اورلیاک اشاره می‌شود که در سال ۹۹۹ هم با نام سیلویستر دوم به عنوان پاپ برگزیده شد. او در دوران تحصیل خود، علوم اعراب را در آندلس و مراکش آموزش دیده بود. همچنین از راهب معروف «پطرس محترم» [که بعضاً از او به عنوان اولین مترجم قرآن نام برده می‌شود] سخن به میان می‌آید.

۴- نقش اسلام در تمدن غربی، اثر مونگومری وات، ص ۹۸.

۵- الطریق الی الاسلامی، اثر محمد اسد، صفحه ۱۹.

۶- پیامبر (زندگانی محمد)، اثر آر، اف، بودلی، صفحه‌ی ۱۳.

۷- سیره النبی محمد، اثر کارین آرمسترانگ، صفحات ۴۰ و ۴۱.

۸- الدراسات العربیة الاسلامیة، اثر رودی بارت، صفحات ۹ و ۱۰.

۹- الاستشراق، نوشته‌ی ادوارد سعید، صفحه ۴۶.

۱۰- سیره النبی محمد، اثر کارین آرمسترانگ، صفحات ۱۷ و ۱۸.

۱۱- همان، صفحه ۱۸.

نویسنده: محمد الهامی، پژوهشگر تاریخ و تمدن اسلامی

مترجم: وحید خضاب